

تظاهرات

مقدمه

طرح میدان آفتاب تابان، میدان بزرگ شهر را معماری نامی داده بود و گروهی از بهترین مهندسان در ساخت آن همکاری کرده بودند. میدان به شکل بیضی بود. در دو انتهای آن مسجد جامع و کلیسای جامع شهر، جلوه‌گاه زیبایی و هنر اعصار و قرون گذشته، با غرور، ایستاده بودند. در دو وجه بزرگ‌تر میدان، یک سینمای بزرگ با پنج سالن، یک تماشاخانه با یک سالن اصلی و پنج سالن کوچک‌تر، یک سالن موسیقی بسیار مدرن با سالن‌های کوچک‌تر و بالاخره یک سالن سرپوشیده برای شنا و ورزش‌های داخل سالن، بسیار هماهنگ با هم، مجموعه‌ای زیبا را در معرض دید قرار می‌دادند.

در فاصله بین ساختمان‌های شش گانه، با معماری بی نظیرشان، علاوه بر راه‌های ورودی به میدان، شش آبشار مصنوعی وجود داشت که آب ریخته شده، دوباره در آن‌ها به چرخش در می‌آمد و دوری همیشگی ایجاد می‌کرد. صدای ریزش آب همراه با گل‌های رنگارنگ در گلدان‌هایی زیبا که در همه زوایای ساختمان‌ها جاگذاری شده بود، موجب تلطیف فضا می‌شد.

سنگ‌ها، مصالح و رنگ‌های بکار برده شده، آبشارها، حجم‌ها و طرح‌ها، همه چشم نواز و در اوج کمال بودند. مردم شهر برای قدم زدن، به همان اندازه رفتن به دل طبیعت، میدان آفتاب تابان را برمی‌گزیدند. آن جا انسان آرام بود، همه چیز را رو به تعالی می‌دید و از ته دل به خود می‌گفت: خوشا دمی که نفسی می‌آید.

هیچ مغازه‌ای برای فروش بستنی، شیرینی، شکلات، چای و قهوه و تنقلات وجود نداشت با این وجود برخی فروشندگان دوره‌گرد، چیزهایی برای عرضه داشتند.

میدان به هیچ خیابان ماشین‌رویی وصل نبود. طراحی تمام راه‌های منتهی به میدان چنان بود که فقط به پیاده‌ها و دست‌بالا کالسکه بچه یا صندلی چرخدار معلولین اجازه ورود می‌داد. این راه‌ها خصوصیت جالب دیگری هم داشتند. یکی از آن‌ها چنان قرار گرفته بود که طلوع خورشید را نشان می‌داد و دیگری، غروب خورشید را. یکی منظری از قلّه کوهی را که از دیر باز نماد شهر بود در انتها داشت و دیگری دریا را. مابقی راه‌های ورودی به میدان هم زیبایی‌های شهر را در معرض دید می‌گذاشتند.

کف میدان سنگفرش بود و جز در کناره‌های راه‌های منتهی به میدان، درختی کاشته نشده بود. از آن جا که میدان جهت تظاهرات، اعتراض‌ها و گردهمایی‌ها هم مورد استفاده قرار می‌گرفت، نبود درخت، خود حسن بود.

روزهای اول، گاهی آن جا زد و خورد هم صورت می‌گرفت. طرفداران تیم‌های ورزشی، پیروان ادیان مختلف، اعضا و هواداران احزاب رقیب و یا معترضان به نمایش یا فیلمی، در میدان به جان هم می‌افتادند و حتی چند بار این زد و خوردها منجر به خونریزی هم شده بود؛ اما به مرور همه چیز در آن جا شکلی مسالمت‌آمیز پیدا کرده بود.

روز اول تظاهرات

بعد از ظهر یک روز پائیزی، تظاهراتی محدود در گوشه‌ای از میدان شکل گرفته بود. غالب شرکت کنندگان، در زمره هنرمندان به نام بودند. نویسندگان، شاعران، نقاشان، موسیقیدان‌ها، کارگردانان تئاتر و سینما و هنرپیشگان! سخنان هر کدام از سخنران‌ها، با ابراز احساسات حاضران، دست زدن و هورا کشیدن، چندین بار قطع می‌شد. دیگر حاضران در میدان با تعجب به آنان نگاه می‌کردند و آن‌ها که کنجکاوتر بودند، به جمع هنرمندان نزدیک می‌شدند و لحظه‌ای به سخنرانی گوش می‌دادند.

برای ناظران، این تظاهرات منحصر به فرد و جالب بود، اما زیاد سر در نمی‌آوردند که اعتراض بر سر چیست. گاهی کسی می‌گفت: «مگه می‌شه؟ همیشه همین طور بوده» و هرگاه گردانندگان تظاهرات چنین سخنانی را می‌شنیدند، پاسخی درخور می‌دادند. در جواب یکی از افراد که به هنرمندان گفته بود: «چیزی که شما طلب می‌کنین، غیر ممکنه»؛ شاعری پاسخ داده بود: «چرا غیر ممکن؟ پدران ما چهل سال هم عمر نمی‌کردن و با پیش پا افتاده‌ترین بیماری‌ها، می‌مردن.»

هنگام غروب خورشید، حاضران با حیرتی مشابه انسان نخستین، گویی برای اولین بار غروب خورشید را می‌بینند، در سکوت به افق که نارنجی شده بود و خورشید که همچون تشتی سرخ، به تدریج فرو می‌رفت و غرق می‌شد و محو، خیره شدند. در آخرین لحظات غروب آفتاب، صداهایی حاکی از افسوس از حلقومشان بیرون آمد: «آه! آه! حیفا! آخ! آه!» آن چه ناظرش بودند، شبیه بود به مراسم قربانی کردن زیبارویی در معبدی مقدس. پس از غروب خورشید، مردم چند لحظه‌ای انتظار کشیدند و سپس متفرق شد.

روز دوم

تعداد شرکت کنندگان بیش‌تر از روز اول بود. جوانان بسیاری به آنان پیوسته بودند. گفته می‌شد دانشجو هستند. سخنرانی‌ها پر شورتر از روز نخست بود. جوانان لباس‌هایی شاد پوشیده بودند، همراه با شال گردن‌هایی هم چون رنگین کمان. پرچم‌هایی رنگ و وارنگ در دست داشتند که با حرکت دادن آن‌ها منظری چشم نواز پدیدار می‌شد. باز هم افرادی به آنان نزدیک می‌شدند و می‌گفتند که اعتراضشان بیهوده است، زیرا همیشه همین طور بوده. روز دوم تظاهرات، بیشتر

پاسخها را جوانان می‌دادند. حتی یکی از آنان با شور و حرارت گفته بود: «زیبایی این اعتراض در میل به تغییر چیزیست که به نظر تغییر ناپذیر می‌آید.»
غروب آفتاب، شبیه بود به مراسم سوختن پرنده‌های زیبا در آتش و هم چون روز نخست، اختتامیه‌ای باشکوه برای تظاهرات بود.

روز سوم

روز سوم خانواده‌کسانی که زیر اعدام هستند و معمولاً جلوی دادگستری تظاهرات می‌کردند، به تظاهر کنندگان میدان آفتاب تابان پیوستند. وقتی نماینده آنان روی سکو رفت و آرزو کرد که فرزندان‌شان زنده بمانند، جمعیت حاضر در میدان در سکوت به حرف‌های او گوش دادند. ناگهان همه سرشان را به سوی آسمان گرداندند، آشکارا صدای قهقهه‌ای مستانه شنیده می‌شد. کسی چیزی نمی‌دانست و نمی‌خواست قهقهه را باور کند، از این رو به گفتگوهای خود ادامه دادند. تظاهرات روز سوم هم با مراسم شکوهمند سوختن پرنده افسانه‌ای در آتش پایان پذیرفت.

روز چهارم

جمعیت شرکت کننده در تظاهرات میدان آفتاب تابان بسیار بیش‌تر از روزهای قبل بود. در روز چهارم خانواده‌سربازانی که در جبهه‌های جنگ حضور دارند نیز شرکت داشتند. زمانی که نماینده آنان، آرزوی پایان جنگ و بازگشت فرزندان‌شان را از جبهه کرد، با قهقهه خنده، مجدداً سرها به بالا چرخید. این لحظه مصادف بود با فرو رفتن خورشید در افق و خیره شدن حاضران، به آن مراسم جادویی.

روز پنجم

روز پنجم همه کسانی که در معرض مرگ بودند، در تظاهرات شرکت کردند. مبتلایان به بیماری‌های بی درمان، کهنسالان و ...

روز ششم

جالب‌ترین نکته در مورد مراسم روز ششم آن بود که بسیاری از شرکت کنندگان در تظاهرات، از سپیده صبح در میدان حاضر بودند. طلوع شکوهمند خورشید را هم دیدند و به شادمانی و پایکوبی پرداختند.

...

روز چندم تظاهرات

تعطیل عمومی بود. تمام مردم در میدان آفتاب تابان جمع شده بودند. شاید بهتر باشد که دقیق‌تر گفته شود؛ تمام مردم نبودند، چون تعداد بچه‌ها تناسبی با تعداد بزرگسالان نداشت. این جا و آن جا

تک و توک کودکانی با لباس‌های زرد و سبز و نارنجی، به چشم می‌خوردند. نمی‌شود در شهر به این بزرگی تعداد بچه‌ها به آن اندازه کم باشد. به احتمال زیاد بزرگسالانی، در محله‌ها، از بچه‌ها مراقبت می‌کردند تا دیگران بتوانند با خیالی آسوده در تظاهرات شرکت کنند. اما کسانی که هیچ امکانی برای در امان نگه داشتن فرزندانشان از خطرات احتمالی نداشتند، کودکانشان را با خود آورده بودند. سخنرانان متعددی پشت میکروفن، حرف‌های آتشین می‌زدند. مردم برای آنان ابراز احساسات می‌کردند و گاهی به سبک مردم آفریقا یا شاید آمریکای جنوبی، هنگام شعار دادن حرکاتی شبیه رقص انجام می‌دادند. تظاهراتی تا بدین حد پرشور تا آن زمان دیده نشده بود. بودند جوانانی که گاه طبل می‌نواختند. بودند جوانانی که همانند تماشاچیان فوتبال با خودشان بوق آورده بودند و در لحظاتی که همه احساساتی می‌شدند، در بوق می‌دمیدند.

پرچم‌های سبز و زرد و نارنجی و آبی در دست جوانان در هوا می‌چرخید. امیدواری به شعر پر شور تغییر نا ممکن، مردم را بر آن داشته بود تا برای اولین بار در تاریخ زندگی بشر به صورت گروهی، به امری فوق بشری اعتراض کنند و امیدوار باشند که خواسته آنان برآورده شود.

سخنرانی، بسیار شبیه هنرپیشه‌ای معروف، یا شاید هم خود هنرپیشه معروف، فریاد می‌زد: «خودت رو نشون بده! می‌دونم که این جا هستی! ظاهر شو! فرشته مرگ ظاهر شو و بگو چرا ما باید بمیریم؟ بگو چرا وقتی مادر یک جوان محکوم به اعدام سخن گفت خندیدی؟ چرا زمانی که همسر مرد جوانی که در جبهه جنگ است سخن گفت خندیدی؟ چرا زمانی که مادران و پدران کسانی که بیماری‌های لاعلاج دارند، با اندوه سخن گفتند، نه تنها متأثر نشدی بلکه قهقهه زدی؟ من مطمئنم که این جا هستی. خودت رو نشون بده.» گروهی از مردم با ترس به سخنرانی او اعتراض کردند که: «نه! نه! نه!» آنان از ترس می‌لرزیدند. حتی برخی از آنان از میدان آفتاب تابان گریختند.

سخنران گفت: «ما خواستار برچیدن مرگ هستیم.»

و هزاران نفر که بیمار بودند، فرزندی بیمار، پدر و مادری زیر اعدام، فرزندی یا همسری در جبهه جنگ داشتند، هزاران انسانی که در معرض مرگ بودند، با شور تمام هورا کشیدند.